



معرفی اجمالی سرگذشت جمال‌الدین عبدالزراق

(۴)

کلمات نرم و ترکیبات ملایم در غزل‌های جمال، آهنگ پیشرفت غزل را در سبک عراقی هموارتر کرده است و از لحاظ سادگی و فصاحت بیان و شیرینی کلام و رعایت قوانین بلاغت در غزل، شاید بتوان او را نسبت به سعدی و دیگر شاعران برجسته سبک عراقی پیش قدم و دارای فضل تقدم دانست:

بخرام که روز باغ و صحراست	برخیز که موسم تماشا است
آن کیست کش اعتماد فرداست	امروز به نقد عیش خوشدار
اسباب طرب همه مهیاست	می هست و سماع وان دگر نیز
گر جلوه کند سزد که زیباست	گل را چو مشاطه ماه باشد
نتوان گفتن که سخت رعناست	نرگس چو بدیده خاک روید
وان خال سیاه چشم بدر است	رنگ رخ لاله بس لطیفست
مارا زدرون دل تماشا است	تا خیمه زدست در دلم دوست
کاین هستی ماست کافت ماست	از خود به درآی و شاد بنشین
به این ابیات بنگرید:	جمال طبعی لطیف و دلی حساس و رنگ پذیر دارد.
برگ این دیده گریانم نیست	بیش ازین طاقت هجرانم نیست

* آقای دکتر محمد دامادی استادیار پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

گفتم از تو سختی وز من جان
 دل و جان گرچه عزیزند مرا
 جان ز من بردی و برخواهی گشت
 چندره توبت کردم که دگسر
 دل سرکش که نمی سازد هیچ

زبان بیان در غزل‌های جمال ، ساده و بی‌پیرایه است :

یار گرد وفا نمی‌گردد
 در دلش جز ستم نمی‌آید
 دل بیگبارگی ز ما برداشت
 از کسی حال ما نمی‌پرسد
 خود نکوید که آن فلان عاشق
 هیچ شب نیست کز فراق رخش
 با وفا آشنا نمی‌گردد
 در سرش جز جفا نمی‌گردد
 جز بر ناسزا نمی‌گردد
 خود کسی گرد ما نمی‌گردد
 آخر اینجا چرا نمی‌گردد
 ز اشک من آسیا نمی‌گردد^۲

غزل‌های جمال نیز مانند دیگر اشعار او از چاشنی غم بهره‌دارد :

چشم از گریه دوش ناسوده است
 گر نغفتست چشم من شاید
 روزها شد که آن نگارین روی
 بی‌سبب رخ ز من نهان دارد
 گفتم از چشم بد نگه دارش
 سرکشی بسود عادتش همه عمر
 راضیم گرچه پای باز گرفت

جمال‌الدین عبدالرزاق ، با شاعران معروف هم‌روزگار خود ، مکاتبات منظوم دارد .
 مضامین این اشعار را مناظرات و مناخرات و گاه مهاجرات چنان که در میان شاعران سده
 ششم رسم است ، تشکیل می‌دهد . مخاطبان این اشعار ، خاقانی و مجیرالدین بیلقانی و
 رشیدالدین و طواط و اثیرالدین ابهری و برخی دیگر هستند . از مطالعه این منظومه‌ها
 گاه می‌توان به شیوه نقد و کیفیت شناخت دقایق شعر و موازین نقد اشعار در آن‌روزگار
 نیز پی برد .

جمال در انواع شعر با استادی و چیره دستی طبع‌آزمایی کرده و از عهده بیان سخن
 منظوم در قالب قصیده ، غزل ، ترکیب بند ، قطعه و رباعی خوب برآمده است . محتوای
 اشعار او مدح ، رثا ، هجاء ، عرفان عابدانه - معانی اخلاقی و مرامی و عبرت‌آموز ، طبیعت
 و مزاح و چیستان است :

من گه مدح آفتاب نور نشانم
 شهد چشاند بمدح لفظ چو نوشم
 اشرف و وطواط و اتوری سه حکیم اند
 رابعهم کلبهم اگر تو نگویی
 او توجه خاصی به سبک و شیوه سخن مسعود سعد سلمان دارد و خود را در قوت
 طبع و جزالت لفظ با مسعود سعد برابر نهاده است :

من بدین طبع و این جزالت لفظ
 راست مسعود سعد سامانم ۶
 همچنین مسعود سعد و زندگانی اندوهبار او را مظهر کامل تجلی سرنوشت انسان
 در قرن ششم می شناسد و می گوید :
 اگر حکایت مسعود سعد و قلعه نای
 به چشم عقل نظر کن یا پسندیده
 او همچنین خود را در شاعری بر عنصری راجع می شناسد :

اگر شود عنصری زنده در ایام من
 زدست من بالله ارببه شاعری جان برده ۸
 ۷ - زندگی و مرگ قریحه شاعری جمال :

آثار استعداد ذاتی و حسن قریحه و ذکاوت خدا داد در برخی از اشعار جمال الدین
 عبدالرزاق آشکار است و چنین می نماید که وی از خاطری وقاد و حافظه بی قوی و نیرومند
 برخوردار بوده است .

چونان که من برم به معانی بکرواه
 هرگز نبرده راه سوی آشیان قطا ۹

* * *

مراسم آن خاطری کانچه اشارت کنم
 بطبع باز آورد بطوع فرمان برد ۱۰

* * *

خاطری دارم چنان وقاد وتند وتیزرو
 کز ضمیر غیب اگر خواهی ترا بدهد نشان
 هر چه من در عمرها اورا ودیعت داده ام
 همچنان چون باز خواهم پیشم آرد در زمان ۱۱
 اما داستان مربوط به عنکبوتی که دیگر قدرت تنیدن نداشته است و در جایی
 خوانده ام ، در ایامی از زندگانی جمال ، مصداق پیدا کرده است . تا بدان جا که وی از
 مرگ هنری و شعری خود ، با دریغ و حسرت چنین یاد می کند :

شد عروس طبع من پیرای دریغ
 نیست کس را در جهان پروای او

گرچه بودم پیش از این از دور چرخ
 هم چنو سرگشته از ایدای او ۱۲

* * *

زدم سردی این مستی بخیلان
 چنین یخ بند شد طبع چو آبم

در ابر بخل و بی‌آبی نهان شد
درینا خاطر چون آفتابم^{۱۳}
این وقوف برضعف قدرت خلق هنری و پژمردگی طبع شاعری، در حقیقت اعلام
پایان توانایی ذهن هنرمند و شاعر است و همانست که گفته‌اند:
منتهای کمال نقصان است
گل بریزد بوقت سیرابی

۸ - مبانی دینی و اعتقادی جمال و معارف مذهبی در اشعار او:

جمال آرامش قلب و به تعبیر علمای عرفان و اخلاق « برد یقین » را در تخلق به
معارف مذهبی می‌داند .

شو پی قرآن و اخبار پیمبرگیر و رو
تا برون آرد ترا از چند و چون وقیل و قال
عقل بهر معرفت دان، شرع از بهر وجوب
انبیا از بهر حجت، نقل بهر امثال^{۱۴}
او به مسائل شرعی و تکالیف مذهبی با دید خاصی می‌نگرد و نوعی حقیقت بینی
ورای حرکات ظاهری را اراده می‌کند و از عبادت مبتنی بر عادت و عاری از تعقل، پرهیز
دارد:

چپست رمی الجمار نزد خرد
نفس اماره سنگسار کنند
چون به موقف رسد از پس شوط
سنگ آن راه اشکیار کنند
دست های نیاز وقت دعا
راست چون پنجه خیار کنند^{۱۵}
شعر در دست جمال، بمنزله سلاحی است که برای تبلیغ عقاید و نشر افکار خود
از آن استفاده کرده است .

در قصیده‌یی به مطلع:

الحدارای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم، الفرار^{۱۶}
که خود یکی از غرر قصاید زبان فارسی در معانی اخلاقی و مرامی است، اودنیا
را « وحشت آباد »^{۱۷} و نوع انسانی را « دیو مردم » می‌نامد و پرهیز و دوری از آن‌ها را
تأکید می‌نماید . در ابتدای قصیده، از دنیا و مردم تصویر سهمگینی از نظر خود ترسیم
می‌کند و سپس پس از بیان درد به ارائه درمان می‌پردازد .

ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن وین آب‌های ناگوار

عرصه‌یی نا دلگشا و بقعه‌یی نادلپذیر

قرصه‌یی نا سودمند و شربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشاه

ظلم در وی قهرمان و قتنه در وی پیشکار

امن در وی مستحیل و عدل در وی ناپدید

کام در وی ناروا ، صحت در وی ناپایدار
مهر را خفایش دشمن ، شمع را پروانه خصم
جهل را در دست تیغ و عقل را در پای خار
ماه را نقص محاق و مهر را ننگ کسوف
خاک را عیب زلازل ، چرخ را رنج دوار
نرگش بیمار یابی ، لاله اش دل سوخته
غنچه اش دلتنگ بینی و بنفشه اش سوگوار ۱۸
او معتقد است که انصاف از جهان و عدل از روزگار او رخت بر بسته است :
شیر را از مور صد زخم اینت انصاف جهان

پیل را از پشه صد رنج ، اینت عدل روزگار ۱۹

شاید بر اساس این نحوه تفکر و روح نومید و بینش خاص نسبت به مسایل حیات است که او زندگانی را خواب و مرگ را در حکم بیداری انسان می داند:
حیات دنیا خوابست و مرگ بیداری زکان حکمت محضست این بلند سخن
تو هر چه بینی ازین خواب عکس آن می دان زگریه خنده و از خنده گریه آوردن ۲۰
جمال الدین اعتقادی به زندگانی این جهانی ندارد . او معتقد است از حیات دنیا چشم باید پوشید و آمرانه چنین اندرز می دهد :

مزن تو خیمه درین ره که نیست جای مقام

مساز خانه درین چه که نیست جای وطن

در او اگر بزیشی ، مرگ دوستان بینی

و گر بمیری خندد به مرگ تو دشمن ۲۱

خیز کاندرا عالم جان مسندت افراشتست

برفشان پس دامن از این خاکدان خاکسار ۲۲

از نظر جمال ، انتظار دینداری از فقرا باید داشت نه از خواجگان بی نیاز :

دین زدرویشان طلب ، نر خواجگان باشکوه

زانکه گوهر از صدف یابی نه از ماهی وال ۲۳

جمال در زندگانی دنیا راحت و آسایش را (= مانند دیو جانس حکیم یونانی که

علی المعروف سبوی آب را دور انداخت و به دستهای خود قناعت کرد) در «ترك ترك»